

بسم الله التّور

الميزان خوانی جلسه پنجاه و هشتم- سوره مبارکه دخان- ۱۴۰۰/۱۰/۲۸

- ادامه شرح سیاق آیات ۱ - ۸ و شرح سیاق آیات ۹ - ۳۳ تا ابتدای آیه ۱۹

"بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ بِهِ نَسْتَعِينُ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ"

جلسه پنجاه و هشتم تفسیر المیزان، سوره مبارکه دخان.

ادامه شرح سیاق آیات ۱ - ۸ و شرح سیاق آیات ۹ - ۳۳ تا ابتدای آیه ۱۹

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم"

آیه ۶ " رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۶)"

این رحمة منصوب هست. منصوبات یا مفعول یا حال یا تمییز هستند. اسامی منصوب، این حالت را دارند. ما غیر از این حالت، حالت دیگه ای را تصور نمی کنیم. خب با این حساب باید برای رحمة چند حالت را در نظر بگیریم. علامه سه تا معنا کردند برای رحمة، یکی ناظر به مفهوم حال و دومی و سومی را مفعول له و مفعول لأجله گرفتند، حالا توضیح میدم.

معنای ۱: یعنی نازل کردن قرآن رحمتی است از پروردگار تو، یعنی خود نزول قرآن.

معنای ۲: ما آن را بدین جهت نازل کردیم تا رحمتی از خود را بر مردم افاضه کرده باشیم.

معنای ۳: نازل کردنش به خاطر آن بود که رحمت پروردگارت اقتضای انزال آن را داشت.

پس کلمه رحمت بنابر معنای اول، نازل کردن آن رحمتی بود از پروردگار تو، چه نقشی میتونه داشته باشد؟ نقش حال، پس اولین معنا نقش حال است. معنای دوم که معنای علت و دلیل را دارد ذکر می کند، ما به این جهت یا به خاطر آن، مفعول لأجله هست. پس رحمة یا حال یا مفعول هست.

کلمه من ربك ببینید آیات قبل یعنی آیه ۵ "أَمْراً مِنْ عِنْدِنَا"، اینجا متکلم مع الغير هست بعد شده "ربك"، پس صنعت التفات به کار برده از تکلم به غیبت. دلیلش چیه؟ برای هر التفاتی ما باید دلیل داشته باشیم. ما الان داریم راجع به آیه قبلی صحبت می کنیم. وقتی که میگه ما چنین و چنان کردیم و نوی این جمله که میگه "من ربك" یک عنایتی است نسبت به خود پیغمبر چون کاف مربوط به پیغمبر است، یعنی میخواد بگه اون کسی که قرآن را بر رسول گرامی نازل کرده، پروردگار اوست، پروردگار، پیغمبر و منذر حقیقی، که خداوند هست، پیغمبر را به سوی مردم فرستاده "انا كنا منذرين" داریم در آیه ۳.

جمله آخرش "إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ" سمیع ال دارد، خدا شنوای درخواستها و دانای حوائج است. قبلاً یادمه که راجع به صفات حرف میزدیم، دو صفتی که کنار هم راجع به خدا می آید باید بفهمیم که کدام اطلاق عموم دارد؟ کدام زیر مجموعه است؟ الان سمیع زیرمجموعه علیم است، یعنی اول از یک صفت کوچکتر شروع می کند و بعد صفت را تعمیم می دهد، یعنی دایره صفت را بزرگتر میکند، یعنی صفت اول زیرمجموعه صفت دوم است. پس چطور ترجمه می کنیم؟ میگوییم که خدا چون علیم است، سمیع است. اگر خاطرتان باشد ما گفتیم که علم خداوند ذاتی است، در صفات ما میگوییم علی الاطلاق، یعنی مطلق علیم است و این علمش اگر شامل

شنیدنی ها باشد، می شود سمیع، اگر شامل دیدنی ها باشد، می شود بصیر، اگر شامل حوادث باشد، می شود خبیر، اگر شامل جزئیات و دقائق باشد می شود لطیف و الی ماشاءالله . پس خدا درخواست و حاجات مردم را در شب قدر می شنود که، همان اهتدا به هدایت توست ای پیغمبر، می داند، پس کتاب را نازل می کند، رسول ارسال می شود، چون نسبت به بندگانش رحمت دارد . ما به این حالت میگیریم قاعده لطف . یعنی خدا چون به بندگانش لطف دارد بر خودش فرض کرده که مسیر سعادت آنها را مشخص کند ، تشریح بکند، کتاب هدایت بفرستد، رسول بفرستد و راه هدایت از ضلالت کاملاً مشخص باشد. بعد آن من ربک را در آیه ۷ باز می کند.

آیه ۷ " رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ (۷) "

ما گفتیم که مشرکین زمان پیامبر وثنی هستند، وثنی ها یعنی دو خداها، کسانی که معتقد بودند در کنار خدای خالق و اله که بهش رب الارباب می گفتند، یک خدای دیگر هم هست که کمکش می کند . به این دلیل، مشرکین، می گوئیم یعنی برای خدا شریک قائل شدند و اینکه مثلاً خداوند تدبیر امور را بالاستقلال و بالاستقامه داده دست شریکش و خودش رفته کنار، مثلاً دارد برای خودش خدایی میکند .

این وثنی ها، وثن از ریشه وثن میاد و ثانی یعنی دوتایی، از همین ریشه میاد. اصل وثن یعنی چی؟ میدونید؟ به معنای انعطاف و شکستن. ثانی عطفه، سوره حجر، پهلویش را میشکند، جهتش را عوض میکند به علامت اعراض، ثانی از اینجا میاد، وثن. یعنی کسی که خودش را میشکند و همراه میکند و چرا به دو میگن ثانی؟ چون تک بودن را شکسته، بعد از یک، عدد دو تک بودن را شکسته.

وثنی ها معتقدند که هر صنفی یک اله جداگانه دارد، که همه شون شریک خدا هستند، یعنی خدای دوگانه دارند. یک خدایی که خالق آسمان است، مقام خالقیت و الوهیت دارد و یک خدایی که کمکش می کند، حالا آن خدایی که کمکش می کند ممکن است چند تا باشد . خدمتتون عرض کنم که اینها یک خدای آسمانی دارند یک خدای زمینی، ادامه من ربک میخواد دفع توهم بکند، " رب السماوات و الأرض " یعنی این خدایی که خدای پیغمبر هست، هم رب آسمان هاست و هم رب زمین. شکستن و انعطاف و کمر خم کردن اصل وثن است. فکر می کنم از راغب است. التحقیق به معنای راکد است. کلا از دوئیت میاد، یک را شکسته. پس هیچ کس نباید فکر کند که ربوبیت خداوند نسبت به پیامبر یک ربوبیت خاصی است و قرآن هم قائل به چند ربی نیست، قرآن توحید ربوبی را تایید میکند . پس پروردگار رسول خدا( من ربک) همان پروردگار آسمانها و زمین است و ادامه ش بلافاصله می گوید لا اله الا هو در آیه ۸ .

"إِنَّ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ" اشتراط دارد یعنی شرطی است، مثل شرطهایی که ما در عامیانه باهاش صحبت می کنیم . میگیریم این اینجوریه، اگر واقعاً کسی طالبش باشد. یعنی ادامه جمله را حالت شرطی برای تاکید حرف می آوریم . اگر اهل یقین باشید، همین است که بفهماند که خدا همان کسی است که همه اهل یقین او را می شناسند و می دانند که تنها او رب آسمانها و زمین و آنچه بین آن دو است و اگر شما هم از آنها باشید، البته خواهید دید که او رب همه چیز است.

آیه ۸ "لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأُولِينَ" (۸)

لا اله الا الله را گفتیم چرا؟ چون بعد از ربوبیت بلافاصله باید الوهیت بیاید، یعنی می‌خواهد بگوید توحید الوهی و ربوبی با هم یکی هست. مثل سوره ناس "قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ (۱) مَلِكِ النَّاسِ (۲) إِلَهِ النَّاسِ (۳)" ما می‌گیم که هر سه خدا یکی هست، یعنی ملک، رب و اله یکی هستند، ما اینها را روی هم منطبق می‌کنیم. دو تا از صفات تدبیر، یحیی و یمیت است، یعنی احیا و اماته که در واقع این دو صفت که برای خداوند می‌آید، در جاهای مختلف زمینه چینی برای معاد است.

"ربکم و رب آبائکم الأولین" دوباره همان تاکید ربوبیت را می‌آورد، این بار برای پدران و نیاکان مشرکین، پس این ربی که گفتیم من ربکم، رب رسول است، همان رب آسمانها و زمین است و همان رب شما و پدران شماست. یعنی همه یکی هستند، با هم فرقی نمی‌کنند. این ربکم و رب آبائکم ببینید به شکل مرفوع آمده و همچنین یحیی و یمیت، هر دو خبرند برای یک مبتدای محذوف، یعنی هو یحیی و یمیت و هو ربکم.

بحث روایی: اما روایات این سیاق اول، آیات ۱ تا ۸، من جلسه پیش هم لابلای عرایض به بحث روایی به اشاره ای کردم. که ليله مبارکه همان شب قدر است هم از امام صادق علیه السلام و هم از امام باقر علیه السلام یعنی صادقین علیهما السلام روایت شده و شب قدر هر سال، در ماه رمضان، در دهه آخر یعنی از نوزدهم تا بیست و نهم یا سی ام. پس قرآن در شب قدر نازل شده "فیهما یفرق کل امر حکیم" که مفصل صحبت کردیم.

بعد امام می‌فرمایند که شب قدر هر سال، علاوه بر آیات قرآن که گفتیم باید تا سال بعد جریان یابد، همه امور آن سال تقدیر میشه یعنی اندازه گیری می‌شود چه خیر چه شر، چه اطاعت چه معصیت، چه آدمهایی باید بیان و چه آدمهایی باید بروند، چه اجل ها، چه رزق ها، همه این امور در شب قدر تقدیر می‌شود. قضاءش رانده می‌شود که حتمی است، ولی در عین حال مشیت خداوند در آن دخل و تصرف دارد. این رو عرض کردیم که خدا دست خودش را نمی‌بندد یعنی برای خودش محدودیت ایجاد نمی‌کند. یک سنتی داریم به نام بداء.

در کتاب بصائر، بصائر الدرجات مال کیه؟ کتاب خوبی است، روایت هایی را جمع کرده و نقدهایی بر آن وارد است. بگید نویسنده اش کیه؟ نه آن عباس بن معروف ناقل همان روایتی است که در کتاب است. فروخ صفار، از سعدان و عبدالله بن ثنان روایت کرده که گفت: از او، از نیمه شعبان پرسیدم؟ گفت: من در این باره اطلاعی ندارم، ولی این قدر می‌دانم که شب نوزدهم ارزاق تقسیم میشه، اجل ها نوشته میشه، سفر حجاج و همه این ها را در این شب مقدر می‌کنند. در شب بیست و سوم، هر امر حکیم، تجزیه و تفریق می‌گردد. بعد سوال کرده که به دست چه کسی می‌سپارند این امضا شده ها را در شب بیست و سوم؟ امام فرمودند: به دست صاحبان و اگر این نبود، صاحبان از حوادث آینده خبری نمی‌داشت.

سیاق بعدی از آیات ۹ تا ۳۳ هست. اول یک بیان کلی از این سیاق بگم. در دسته اول راجع به خود قرآن صحبت کرد، در شب قدر نازل شده تا رحمت و اندازی از جانب خدا باشد. بعد آن شک و ریب و تردید مشرکین را داره یادآور میکنه، تهدیدشان میکنه به عذاب دنیا و عذاب قیامت. بعد لابلای این تهدیدها، داستانی از حضرت موسی

را بیان میکند که چطور قومش ایشان را تکذیب کردند و آنها به عذاب دچار شدند . وقتی لابلای تهدید یک مثالی میزند، می خواهد بگوید، الان این تهدید من، یعنی اینکه شما هم سرنوشتتان مثل همان قوم موسی خواهد شد .

### آیه ۹ "بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ" (۹۰)

بل حرف اعراض هست .اعراض یعنی جملات قبلی رد میشه یا فعلاً موقتاً کنار گذاشته میشه، بعد مطلب جدید، مثلاً الان یک حرفی را می‌زنیم بعد می‌گوییم نه، بلکه اینطوری. به بل می‌گیم حرف اعراض یا منقطعه .حالا این اعراض از چیه؟ علامه یک نظری دارند، جناب زمخشری هم یک نظر .علامه میگن از مطالب قبلی بل اعراض شده. البته داخل این جمله حذف هست اما شما باید اشاراتش را از سیاق قبلی بفهمید .مردمی که معاصر آن حضرت هستند، رسالت حضرت رسول، اوصاف کتاب که بر پیغمبر نازل شده، این مردم دارای ایمان نمی شوند همچنان در شک و ریب باقی می‌مانند، سرگرم مشغولیات دنیوی خودشان هستند. اما زمخشری گفته که اعراض از "إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ" است .پس فرقیست اینه علامه میگن اعراض از کل مطلب ۱ تا ۸ است . زمخشری میگه نه اعراض از "إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ" است . به هر حال برگشت معنا یکی هست .

### آیه ۱۰ "فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ" (۱۰۰)

فَارْتَقِبْ از ریشه رَقَبَ، مراقب به معنای انتظار، ارتقاب. منتظر روزی باش ای پیغمبر که آسمان دودی آشکار بیاورد . تَأْتِي با ب متعدی شده . تَأْتِي یعنی می آید اگر با ب متعدی شود، یعنی می آورد.

۴ تا نظر راجع به دخان داریم، که سوره هم نامش از این کلمه و از این آیه گرفته شده .نظرات را حفظ باشید چون باهاشون کار داریم تا آخر این بحث.

۱- یک اینه که قحطی مردم مکه است .وقتی که خیلی پیغمبر را آزار دادند و بر کفر خودشون اصرار کردند، پیغمبر نفرینشان کرد و از خداوند برای آنها قحطی خواست، شبیه قحطی زمان حضرت یوسف .یعنی این ها به یک قحطی عجیب و غریبی گرفتار شدند که نه گیاهی داشتند و از شدت گرسنگی مردم انگار که دود جلوی چشمانشان را گرفته، آسمان را پر از دود می دیدند، کارشون شده بود مردار خوری و استخوان خوری .آمدند پیش پیغمبر و عرضه داشتند تو آمدی تا بشر را به صلح دعوت کنی ،اینک قوم تو و ارحام تو دارند می میرند . بعد وعده دادند که اگر این قحطی برطرف شود، ایمان خواهند آورد .این مشرکین مکه، این نظر اول.

**سوال:** تاتی چه فعلی است؟ مضارع. ریشه اش ثلاثی مجرد، اُتی.

۲- نظر دوم، این است که از علامت‌های نزدیک قیامت است که هنوز محقق نشده. قبل از قیامت این علامت خودش را نشان می‌دهد .دود در گوش های مردم وارد می شود به طوری که، حالا در روایات هست، سرهاشون بریان میشه ،اما مومنین فقط یک حالت زکام بهشون دست میده و زمین مثل یک خانه بدون روزنه می‌شود .در

آن آتش افروخته و دود به راه انداخته میشه، چهل روز قبل از قیامت این حالت را به خودش می‌گیرد. این بر اساس روایات. این نظر دوم.

پس نظر یک و دو را داشته باشید. یا قحطی مردم مکه است یا علامت های نزدیک به قیامت.

اما نظر ۳ و ۴:

۳- گفتند که سومی، فتح مکه است. لشکر اسلام وارد مکه شد. دود اجاق هاشون فضای مکه را پر کرد و تاریک ساخت.

۴- چهار، اینه که خود روز قیامت است نه از علائمش. علامه میگویند ۳ و ۴ را رد می‌کنیم خیلی قابل قبول نیست. حالا با یک و دو تفسیر را تا آخر پیش میبرم.

آیه ۱۱ "يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۱)"

یغشی از ریشه غشو یا غشی، دربرمیگیره مردم را، در مردم احاطه پیدا می‌کند. حالا اگر تفسیر یک را در نظر بگیریم ناس می‌شود مردم مکه. اگر تفسیر دو را در نظر بگیریم ناس می‌شود عموم مردم. یعنی ۲ میشود، همان علامتهای نزدیک قیامت است.

آیه ۱۲ "رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ (۱۲)"

باید با ۱ و ۲ کار بکنیم و مفهوم را جلو ببریم. حکایت آن مردمی است که دچار دخان شدند. علت عذاب، شک به رسالت و معاد است. در آن روز آسمان دودی آشکارا می‌آورد مردم میگویند: پروردگارا این عذاب را از ما بردار، که ایمان خواهیم آورد. همانطور که از قول مردم مکه گفتیم موقع قحطی. هم اعتراف به ربوبیت خدا می‌کنند و هم اظهار ایمان می‌کنند.

آیه ۱۳ "أَنِّي لَهُمُ الذِّكْرَى وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُّبِينٌ (۱۳)"

از کجا میتونن اعتراف کنند، متذکر شوند، در حالی که همین حرف را قبلاً رسولی که کنایه از پیامبر است، آشکارا برایشان آورد و ایمان نمی‌آورند. رسولی که رسالتش آشکار بود، روشن بود و هیچ شکی در آن نبود قبلاً ایمان نیاوردند و الان هم در این وعده شان راستگو نیستند.

آیه ۱۴ "ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلِّمٌ مَّجْنُونٌ (۱۴)"

از این پیغمبر که دلایل روشن آورد، اینها اعراض کردند. **تولوا** از ریشه **ولی** باب **تفعل**، مصدر **تولوا** به معنای پشت کردن و اعتراض. **تولوا عنه**، ه برمیگردد به پیامبر. **معلم**، صیغه چیه؟ باب **تفعیل**، اسم مفعول، یعنی تعلیم داده شده.

**مجنون** از ریشه **جن** و اسم مفعول. یکی ثلاثی مزید، یکی ثلاثی مجرد هست. پس این دوتا، اولاً ما باید بینش یک واو بذاریم، واو حذف شده، واو عطفش. یعنی معلم و مجنون. بعد دو تا خبر هست برای مبتدای محذوف. یعنی هو معلم و هو مجنون. این ها از رسول اعراض کردند و گفتند او معلم است یعنی یاد داده شده، کس دیگری به او یاد داده و مجنون است یعنی جن به او آسیب زده و عقلش را آسیب زده و به عقلش اختلال وارد کرده، بعد خداوند می فرماید:

آیه ۱۵ "إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ ﴿١٥﴾"

ما یک مدت موقت، یک مدت قلیل این عذاب را بر می داریم. ولی می دانیم که شما ایمان نخواهید آورد و به کفر خودتون باز می گردید.

اگر ما تفسیر یک را در نظر بگیریم، یعنی تفسیر قحطی مکه، عذابشان میشود روز فتح مکه و اگر ۲ را در نظر بگیریم، عذابشان می شود روز قیامت. **إنکم عائدون** یعنی شما بر می گردید به کفر خودتون.

آیه ۱۶ "يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَىٰ إِنَّا مُنْتَقِمُونَ ﴿١٦﴾"

**بَطْش** یعنی یک چیزی را با قدرت و صولت گرفتن. حالا اگر تفسیر یک را بگیریم **بَطْش** یعنی روزی که آنها را با قدرت اخذ می کند، آنها را به زانو در می آورد، پس همیشه روز جنگ بدر. هر کدام از این ها با آن تفسیر متفاوت می شوند.

بنا به تفسیر دوم، می شود روز قیامت. پس اگر ما علامت های نزدیک قیامت را بگیریم، عذاب ها می شود مربوط به روز قیامت. که علامه اینجا میگن چون کبری آمده، یعنی چیزی که بزرگتر از اون تصور نم شه، به قیامت بیشتر میخوره، با این تفسیر روز قیامت سازگارتر است.

پس من یک بار دیگر میگم: اگر دخان را قحطی مردم مکه بگیریم، **إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ قَلِيلًا** برمی گردد به فتح مکه، یعنی یک عذاب کوچکی فعلاً در این دنیا بهشون داده میشه و ازشون گرفته میشه. پس **دخان** شد قحطی مردم مکه. **عذاب** شد فتح مکه. **يوم نبطش البطشة الكبرى** شد جنگ بدر. چون اولین واقعه ای است که در آن کفار به دست مسلمانان کشته شدند. جنگ بدر یکی از معجزات پیغمبر است.

حالا با تفسیر دوم، **دخان** می شود علامتهای نزدیک قیامت، **عذاب** میشه قیامت و **بطشه** هم قیامت است. یعنی از عذاب های داخل قیامت یعنی از قبل از وقوع قیامت و تحقق آن زمینه چینی می شود تا برسیم به خود عذابها. ببینید نتیجه ای که خود علامه میگیرد انگار به قیامت راغب و نزدیک تر است. از کلمه کبری به این نتیجه رسیده اند، البته آخر حرفشان را کامل نزدند، اما ذائقه خودش را نشان میدهد. میگن چون کبری چیز است که

بزرگتر از آن تصور نمی شود، با قیامت سازگارتر است. بطشه روز قیامت است "فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ" یا "وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ". این صفاتی که راجع به روز قیامت با وصف اکبر به کار می برد، موید همین تفسیر دوم است. آخرش هم با یک و دو موافق بودند، ۳ و ۴ را رد کردند، بین یک و دو، مسیر را طوری پیش بردند که شما به قیامت برسید.

**سوال:** سوال کردند قلیلا چه جوری تفسیر میشه؟ ببینید قلیلا یعنی یک مدتی عذاب موقتی به شما داده میشه، بعد آن عذاب برداشته میشه و وقتی عذاب برداشته میشه شما دوباره برمی گردید. در ماجرای فتح مکه هم اینها ظاهراً اسلام آوردند.

کبری و اکبر صفات قیامت هستند چون دیگر بزرگتر از آن تصور نمی شود.

آیه ۱۷ و ۱۸ "وَلَقَدْ فَتَنَّا قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَجَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ ﴿۱۷﴾ أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿۱۸﴾"

فتنا رو بازش کنیم . ریشه فتن، صیغه ۱۴، متکلم مع الغیر، نا علامت فاعلی، ثلاثی مجرد . فتنه در قرآن چند معنا دارد.

حدود ۱۳ یا ۱۴ معنا را برای فتنه در قرآن لحاظ کردند، ۹ تاش معروف تره . یکیش به معنای گمراهی، یکی به معنای توطئه و قتل "الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ"، به معنای فریب دادن "یا بنی آدم لا یفتننکم الشیطان"، یا به معنای عذاب "وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا" این وجوه معنایی فتنه است . حدود ۱۳، ۱۴ وجه برای فتنه گفته شده. اینجا به معنای امتحان، یکی از معانی ش ابتلاء و امتحان است، تا به وسیله این امتحان حقیقت مورد امتحان واقع شده ، مشخص شود . سکه را که قدیم می خواستند ببینند طلا یا نقره اصل است، داخل آتش می انداختند به این کار می گفتند فتنه، یعنی می خواستند امتحانش کنند ببینند اصل است یا نه؟

(فتن در التحقیق موجب اختلال و اضطراب میشه، هر چه که موجب این دو بشود، میشه فتنه . مصادیق دارد مثل اموال، اولاد به شرطی که این اموال و اولاد موجب اختلال شوند . فرق بین اختبار و ابتلاء اینه که اختبار از خبر، به معنای اطلاع و گرفتن خبر است، ابتلاء از بلو به معنای تحول، تقلب و گرفتار کردن، ببخشید اختبار به معنای آگاهی دادن)

رسول کریم با توجه به قوم فرعون، می شود حضرت موسی علیه السلام . کریم از آن صفات و واژه هایی است که اگر بگوییم درست معنا نشده و قابل معنا شدن نیست ، حرف غلطی نزدیم یا به سختی معنا می شود، مثل صمد. از آن واژه هایی است که معادلش در زبانهای دیگر خیلی توضیح میخواد . یعنی من بخوام کریم را برای شما توضیح دهم باید از حدود ۳۰ تا کلمه و واژه کمک بگیرم تا مفهوم کرامت را به شما انتقال دهم.



این نظر راغب این است: کسی که متصف به خصال حمیده باشد. همش عربی شد متصف، خصال، حمیده. اصلاً قابل بیان به زبان دیگری نیست. مثلاً بگیم بخشنده، پس رحیم چی میشه؟ بگیم سخاوتمند، پس سخی چی میشه؟ بگیم مهربان، پس رئوف چی میشه؟ کریم را نمی‌شود تنهایی معنی کرد حتماً باید با زوجش، با قرینه معنایش، با جانشین و همنشینش معنی کرد. اتفاقاً مقاله هاش هم هست. مقاله های معناشناسی کریم هم هست که برید ببینید چه کلماتی کنار کریم قرار داده شدند یا به جای کریم، چون یا همنشین است یا جانشین.

راغب می گوید کریم یا صفت خداست که احسان و انعام است "إن ربي غنيّ كريم". وقتی صفت انسان است می شود اخلاق و رفتار پسندیده که با عمل ظاهری خودش را جلوه می کند. پس کسی که از او نوعی کرامت سرمیزند می گوییم کریم. باز هم معنی نشد چون کرامت هم عربی است. ولی انقدر وسعت معنایی دارد، که کسی با شنیدن کریم در ذهنش به شکل مفهومی، میتونه در خود زبان عربی بهش برسه. مثلاً من فارس یا ترک و لر و هر زبان دیگه ای برای کریم همان عربیش در ذهنمون باز میشه، مفهومی، نه لفظی، نمیتونیم به زبانمون بیاریمش.

باز راغب گفته در نوع خودش شرافت داشته باشد، باز از شرافت کمک گرفته. یادمه که ما یک زنجیره معنایی برای کریم باز کرده بودیم در بحث تدبر، مجد و شرافت و زوجیت و کرامت و احسان و عظمت و رحمت، همه اینها در کرامت بود. مثلاً "وَأَبْتَنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زوجِ كريمٍ" و "زروعٍ و مقامٍ كريمٍ" "إِنَّه لَقَرآنٌ كريمٍ" و "وَقُلْ لهما قولاً كريمًا" خیلی وصف جالبیه، کریم وقتی کنار یک کلمه قرار می گیرد، چنان وسعت معنایی میدهد که ما خیلی لطف بکنیم، بگوییم فلانی کریم است، دیگه خیلی بازش نکنیم. طرف خودش متوجه میشه کریم یعنی چی.

حقیقت کرامت، همه کرامت، مبدا و منتهای کرامت، در خدای تعالی است. همانگونه که او مبدع و مبداء وجود و تکوین هست، مبداء کرامت و فیض رحمت نیز هست، هیچ کرامتی جز از سوی او یافت نمی‌شود. پس کریم از اسماء حسنا ست و هرگاه کرم او به دیگری در مرحله افاضه مورد نظر باشد می‌گویند او مکرم است. پس روشن شد که کریم، همانگونه که مشهور است به معنی معطی و جواد و سخی نیست. عرض کردم نمیتونیم همه اینها را بیاوریم. در آنها خلاصه نمی‌شود.

بله یکی از دلایلی که گفته میشه نماز باید به عربی خوانده شود همین است. چون زبان عربی زبان مفهوم محور است و خیلی با تخیل و توهم (توهم خوب) و با قوه خیال و با ذهن ما در ارتباط است. لفظ را کاری ندارد. معنا و مفهوم پشت آن است. بعضی از زبانها مفهوم محورند، بعضی از زبان ها لفظ محورند، بعضی از زبان ها تصویر محورند مثل زبان ژاپنی و چینی، زبانشان نقاشی هست، بعضی از زبان ها ملغمه‌ای از اینهاست. زبان عربی یک همچین ویژگی دارد و وسعت معنایش زیاد است. برای همین یک ریشه اگر در ثلاثی مجرد برود، یک معنا دارد، برای آنکه معنا را توسعه بدهند می‌برند به ثلاثی مزید و رباعی، تا ازش معناهای بیشتری بگیرند.

پس رسول<sup>کرم</sup> شد، حضرت موسی علیه السلام. کریم را هم معنی کردیم.

أن أدوا، أن تفسیره است "أن أدوا إلى عبادالله" حضرت موسی به فرعونیان می‌گویند که این بنی اسرائیل را همراه من بفرست. قبلا هم عرض کردم اولین مأموریت حضرت موسی نجات بنی اسرائیل از دست فرعونیان است و

سپس دعوت به توحید است. رسالت حضرت موسی نجات بنی اسرائیل است، نبوت شان دعوت به توحید هست. هر رسولی یک کار اجرایی باید بکند در حیطة وظایفش، برای حضرت موسی رسالتشان نجات بنی اسرائیل است. **أَنْ أَدُوا انْكَارَ** که قبلش گفته **"قَالَ لَهُمْ"** **أَنْ أَدُوا**... ما چطور در فارسی جلوی گفت دو تا نقطه می گذاریم، اینجوری. **أَنْ** تفسیریه معمولاً در جملاتی که مفهوم قول و ندا دارند می آید یا حتی ممکن است **أَنْ** فعل ها حذف شوند و فقط مفهومش باقی بماند.

می فرماید که این آیه تفسیری است که برای آمدن رسول در جمله رسول کریم. معنای آمدن رسول تبلیغ رسالت است که عرض کردم خدمتتون و از جمله پیام های الهی رسالت های حضرت موسی یکی این بوده که بنی اسرائیل را به دست حضرت موسی بسپارند واز آزار و شکنجه آنها دست بردارند.

مراد از کلمه **عِبَادَ اللَّهِ** همان بنی اسرائیل است و اگر این طور تعبیر کرده به خاطر این بوده که نسبت به آنها یک اظهار ترحم، مثلاً بگه این بنده های خدا را بگذار من ببرم. نوعی ترحم در کلام حضرت موسی هست و هم به فرعونیان فهمانده که استکباری که نسبت به بنی اسرائیل می کنید، در واقع تجاوز به حقوق آنهاست و یک نوع استکبار در مقابل خداست، برای اینکه بنی اسرائیل بندگان خدا هستند.

**"إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ"** حضرت موسی داره خودش را به امانت داری توصیف میکنه، یک دفع توهم و دفع احتمال شده که مبادا در رسالتش خیانت بکند. رسول است و این احتمال هست. حضرت موسی دارد این احتمال را دفع میکند و در واقع این قول حضرت موسی قول سرسری و وعده توخالی نیست، چون جای دیگه، فرعون این احتمال را در ذهن قوم خودش تقویت می کند، به بزرگان قوم خودش می گوید که **"إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ"** بعضی ها گفتند چرا عباد الله منصوب شده؟ گفتند ندا هست به فرعون و قومش؛ ولی علامه این را قبول نکردند. خب تفسیر مون امروز تا اینجا باشه تا آخر آیه ۱۸ سوره دخان.

اللهم اجعلنا وجيها بالحسين عليه السلام في الدنيا و الآخرة